

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحثهای طلاق به عنوان منضبط کردن و قانونمند کردن پدیده طلاق در قرآن کریم است و هدفش کاهش آمار طلاق است. بسیاری از طلاقها ریشه در بی انضباطی و بی تقوایی می تواند داشته باشد.

«وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ» وقتی که زنان را طلاق دادید «فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ» اجل یعنی سرآمد زمان، اینجا منظور پایان عده است، و آن زنان به پایان عده رسیدند، «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ».

این آیه شریفه از حکمی پس از پایان عده صحبت می کند: زن به بلوغ عده رسید، حالا علی القاعده به ذهن ما می آید این آقا برنگشت الان هم که عده تمام شد، خانم برود به خانه اش! باز هم اینجا خدا می فرماید: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» امساک زنان مطلقه، نگه داشتن زنان مطلقه به روشی پسندیده یعنی آن زن مطلقه را نگه دار به یک روش پسندیده. ممکن است سوال کنید عده تمام شده است، چطوری او را نگه دارد؟ با عقد مجدد. یعنی این «فَأَمْسِكُوهُنَّ» بنا به دلیلی که در آیه بعد داریم و من به آن خواهیم رسید، این «فَأَمْسِكُوهُنَّ» با عقد است. یعنی عده تمام شده است و طرف در دوران عده رجوع نکرده و این خانم مطلقه است باید برود خانه اش. خدا می فرماید هنوز دیر نشده است یکبار دیگر عقد کن و نگاهش دار! «أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» و یا آنها را رها کنید به معروف. البته دقت کنید: در جایی که رجوع در دوران عده است همین که آقا اراده کند و نیت اصلاح داشته باشد، کافی است اما اینجا چون «فَأَمْسِكُوهُنَّ» با عقد مجدد است اینجا به بله گفتن آن خانم هم بستگی دارد. اگر خواستید خانم را نگه دارید، حواستان باشد «وَأَلَّا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا» یک وقت ممکن است یک آقای خدای نکرده با نیت ضرر زدن، به قصد اعتداء یعنی تجاوز، به قصد تضییع حقوق این خانم، می خواهد او را دو مرتبه به زندگی با خودش برگرداند. «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ» و هر کس آن کار را انجام دهد «فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» قطعاً به خودش ظلم کرده است یعنی باید جوابگو باشد در قبال این مسئله.

«وَأَلَّا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا». این مسخره گرفتن آیات خدا است. آیات خدا را مسخره نگیرید، آیات خدا را بازی نگیرید، شوخی نگیرید. آیات خدا جدی است. حق ندارید چنین رفتاری انجام دهید. «وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»: نعمت خدا را برای خودتان، یاد کنید. کدام نعمت را؟ «وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ»، «وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ» تفسیر «نِعْمَتَ اللَّهِ» نعمت خدا این کتاب و حکمتی که نازل کرد و به وسیله این کتاب و حکمت شما را توصیه کرد. خروجی «وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ» می شود «وَاتَّقُوا اللَّهَ». منظور از نعمت الله، کتاب و حکمت است، «وَاتَّقُوا اللَّهَ»؛ رعایت دستورات کتاب و حکمت است. یعنی موعظه کتاب و حکمت را که نعمت خدا است رعایت کنید.

«وَأَعْلَمُوا» و بدانید «أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» خدا به همه چیز عالم است. یعنی نیت تو را می داند، رفتارت را می داند. خدا را نمی شود فریب داد. انسان شاید بتواند طرف مقابلش را فریب دهد ولی خدا را که نمی تواند فریب دهد. جواب آن خدایی را باید بدهی که به همه چیز عالم است. این آیه خبر داد از اینکه بعد از پایان عده هنوز توصیه خدا به نگه داشتن و حفظ زندگی است. با اینکه عده تمام شد اما برگشتن به زندگی با عقد جدید مورد توصیه خداست.

«وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» وقتی زنان را طلاق دادید و عده تمام شد «فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ» در آیه ۲۳۲ این روی سکه را می‌گوید، آیه قبلی به مردان گفت شما اگر خانم را طلاق دادی و «فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَحُوهُنَّ» یعنی امکان ازدواج دوباره با خانم مطلقه را جایز دانست، گفت شما می‌توانی با او ازدواج بکنی، حالا خانواده خانم مطلقه وسط می‌آیند، اولیای او، فامیل او، و می‌گویند با این مردی که تو را طلاق داد، عده ات تمام شد، دوباره وارد زندگی مشترک نشو. می‌خواهند مانع او بشوند مانع‌شان نشوید از اینکه دو مرتبه به نکاح همسران‌شان، درآیند، هنوز از نظر خدا یک زوجیتی محترم هست، هنوز یک رشته باریکی باقی است، مانع نکاح اینها با ازواج‌شان نشوید، «إِذَا تَرَاصُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ» وقتی که بین آن دو تا رضایت طرفینی برقرار بشود، چرا در این آیه قبلی گفتم، این «فَأَمْسِكُوهُنَّ» ازدواج دوباره است؟ نگفتم رجوع است، با اینکه خیلی از تفاسیر گفتند رجوع، من به قرینه این آیه می‌گویم، در اینجا، این «فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» عین همان است، ابتدای آیه ۲۳۱ و ۲۳۲ یک عبارت است «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»، «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»، این عین همان است، اینجا بعد از «فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» فرمود: «فَأَمْسِكُوهُنَّ». اینجا بعد از «فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» می‌فرماید: «فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ»، از این «فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ» فهمیده می‌شود که عده تمام شده است، چون اگر عده تمام نشده باشد و صحبت از رجوع در دوران عده باشد، در دوران عده که کسی نمی‌تواند مانع این زوجه بشود از قبول زوجیت برای همسرش. چون این در خانه اوست، ببینید اینجا تراضی است، در حالیکه در رجوع، رضایت طرفین نبود، بلکه «إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا» مرد نیت اصلاح داشت، کافی بود، ولی اینجا که دیگر عده تمام شد، طرفین باید راضی باشند بالمعروف. اگر راضی بودند، مانع‌شان نشوید، «ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ...» این یک پندی است برای کسانی از شما که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشید، می‌گوید، پایه تحقق احکام، اجرای احکام الهی در جامعه دینی، ایمان به خدا و قیامت است. یک جامعه دینی، که ایمان به خدا و قیامت در آن جامعه ضعیف است، طبیعی است که عمل به احکام در این جامعه ضعیف خواهد بود، برای شما پاکیزه تر و طاهرتر است، «أَزْكَی» مزکی‌تر، «أَطْهَرُ» طاهرتر، پاک‌تر. بلا تشبیه این مثال را بزنم، اگر یک فرشی نجس شد، می‌خواهی پاکش کنی، یک قسمت ازاله اصل نجاست است، یک قسمت تطهیر است، آن ازاله تزکیه است، بعدش که شما سه مرتبه آب می‌کشی، این تطهیر است، «ذَلِكُمْ أَزْكَی لَكُمْ وَأَطْهَرُ» یعنی هم لوث گناه در آن نیست، «أَزْكَی» هم پاک است، اثر گناه در آن نیست، «أَطْهَرُ» می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» خدا می‌داند شما نمی‌دانید، می‌دانید چرا اینقدر خداوند در پایان هر کدام از این آیه‌ها سنگ تمام می‌گذارد از نظر نصیحت؟ ببینید در پایان این آیه، ۱- «ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» ۲- «ذَلِكُمْ أَزْكَی لَكُمْ وَأَطْهَرُ» ۳- «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» یعنی برای این حکم سه تا چاشنی گذاشته است. در اکثر این آیات شما می‌بینید در پایان آیه خدا یک خرج اساسی اعتقادی می‌کند که این حکم رعایت بشود. این همه در سوره بقره، در سوره نساء، در سوره‌های دیگر قرآن، در سوره طلاق، خدا به طور ویژه با ریزه کاری‌ها، به مسئله طلاق پرداخته است، باز شما می‌روی نگاه می‌کنی، در دادگاه‌های اسلامی، کسی کاری با اینها ندارد. خدا می‌خواهد جامعه امنیت داشته باشد، گفتیم اگر یادتان باشد ما از کجا رسیدیم به بحث احکام گویی، ما در بحث قتال بودیم، حج و قتال، قبلش چی بود، قصاص و روزه، بعد قتال و حج، بعد رسیدیم به این احکام گویی‌ها. گفتیم خدا دنبال تامین آن «رُحْمَاءَ بَيْنَهُمْ» است، دارد آن را قانونی می‌کند، بستر امنیت اجتماعی را فراهم می‌کند، یک امت چه جویری پا می‌گیرد، اگر یک آقای، یک خانمی، خدایی نکرده نماز نمی‌خواند، گناهکار است پیش خدا باید جواب بدهد، اما اگر احکام طلاق را رعایت نمی‌کند، دارد پیکر جامعه را خراش می‌دهد.

در آیه شواهدی وجود دارد که این «وَالْوَالِدَاتُ» مطلقه هستند، یعنی خانم‌هایی که طلاق داده شدند و صاحب فرزند هستند. چکار باید بکنیم با این فرزند، اگر فرزند در شکم‌شان باشد، تا پایان به دنیا آمدن، این در عده است، مدت حمل، دوران عده اوست، باید در خانه آقای‌شان زندگی کند، نفقه اش واجب است، احترامش واجب است، بعد که بچه به دنیا آمد، در طلاق، اگر بخواهند می‌توانند طلاق را نهایی کنند، دیگر «فَارْقُوهُنَّ» بشود، حالا «فَارْقُوهُنَّ» شد، تکلیف این بچه چیست؟ می‌فرماید: «الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» مادرها، شیر می‌دهند بچه‌های‌شان را دو سال کامل، می‌گوید «يُرْضِعْنَ» این از خود امر بالاتر است، یعنی باید اینجوری باشد دیگر، طبیعی اش همین است، دو سال مادرش شیرش می‌دهد، طبیعی است در این دو سال بچه را از مادر نمی‌شود، جدا کرد، «حَوْلَيْنِ... يَتِمَّ الرِّضَاعَةَ»، «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ» بر کسی که فرزند مال اوست، یعنی بر آن پدر، «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ» رزق این والدات بر «الْمَوْلُودِ لَهُ» یعنی آن پدری که این مادر را طلاق داده است، باید رزق او را به او بدهی، نفقه او را باید به او بدهی، «وَكِسْوَتُهُنَّ» خیال نکن فقط خوراکی است، لباس هم هست، «بِالْمَعْرُوفِ» به حسب معروف، «بِالْمَعْرُوفِ» ها، همه یعنی طبق قوانین عرف و عقل و شرع، حالا ریزه کاری‌هایی دارد که در احکام بیان می‌شود. البته با این قید که «لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا» با این قید که هر کس به اندازه وسعش مکلف است، حالا من نمی‌توانم مثلاً غذای او را در حد چلو کباب بدهم، یا لباس او را مثلاً در حد حریر تامین بکنم، خب در حد وسع خودم باید این کار را انجام بدهم، نباید ضرر به او بخورد، بالاخره باید به نحوی تامین بشود که مستلزم ضرر نباشد، «لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بَوْلِدِهَا» حالا چون ولدی از آن آقا دارد، ضرر به او بخورد. «وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ» چه اینکه آقا هم نباید به او ضرر بخورد، یک حد وسط متعارف معقول و معروفی بین‌شان مورد توافق باشد. خب حالا آمدیم و همین حین آقا مُرد، «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ» هر چی بر عهده آن آقا بوده است، به عهده وارث می‌شود، مسئولیت دارند آن حقوق را برای آن خانم تامین کنند.

«فَإِنْ أَرَادَا» اگر دو نفر، زن و شوهر با همدیگر اراده کردند که «فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ» هر دو تصمیم گرفتند، بچه را از شیر بگیرند، منتها مقید به اینکه هر دو با هم مشورت‌های لازم را کرده اند. تشاور یعنی یک مصلحت‌اندیشی می‌خواهد، همین طوری که دلمان می‌خواهد، نه، یک مصلحت سنجی، یک مشورت طرفینی، تراضی حاصل شد که بچه را از شیر بگیرند، «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا» گناهی بر آن دو تا نیست، پس اگر «أَرَادَا أَنْ يُتِمَّ الرِّضَاعَةَ» تا «حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» می‌تواند پیش برود، غیر این تراضی و تشاور طرفینی، «تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ». فصال ایجاد شده است؛ یک گزینه دیگر، اینکه دیگری شیر بدهد، «وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ» بعد از اینکه بچه را از مادر جدا کردی، فصال حاصل شده است با تراضی و تشاور، حالا بچه را می‌خواهیم بدهیم یکی دیگر شیر بدهد، می‌فرماید «وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا» شیرده بگیرید برای فرزندتان «أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ» گناهی بر شما نیست، «إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ» به شرطی آنچه را که می‌دهید، بالمعروف تسلیم بکنید، یعنی اینجا هم باز شما نمی‌توانی برای فرار از آن رزق و کسوت، بچه را از مادر بگیری، به هر کس دیگر که بخواهی بدهی، شرطش این است، یک «مَا آتَيْتُمْ» دارد «بِالْمَعْرُوفِ» باید تسلیم بشود. و درباره احکام مذکور تقوای الهی را پیشه کنید، «وَأَعْلَمُوا» و بدانید «أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» خدا به آنچه که شما عمل می‌کنید، بینا است. ما در جریان عده و ملحقات بحث عده بودیم، یکی از ملحقات، دوران شیردهی بود، که عده نبود، ولی از یک نظر ملحق به عده بود، یعنی یک ملاحظه ای، هنوز یک رابطه ای بین طرفین نگه داشته است، بالاخره پدر و مادر یک بچه است که دارد شیر می‌خورد، یکی از ملحقات دیگر عده، عده زنی است که شوهرش وفات کرده است، عده فقط برای طلاق نیست.

«وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا» کسانی از شما که وفات می‌کنند، و همسرانی بر جای می‌گذارند، «يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا» آن ازواج باید چهار ماه و ده روز «يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ» در واقع خود را منتظر نگه دارند، در چهار ماه و ده روز نباید اقدام به زوجیت، ازدواج با کس دیگری بکنند، این می‌شود تربص دوران عده بعد از وفات. چهار ماه و ده روز باید صبر کنند. «فَإِذَا بَلَغَ أَجْلُهُنَّ» پس وقتی به اجل‌شان رسید، وقتی عده زنی که شوهرش فوت کرده است تمام شد، «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ...» بر شما گناهی نیست، درباره آنچه که این زنان درباره خودشان انجام می‌دهند بالمعروف. چرا می‌گوید «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ» نمی‌گوید «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ» به خاطر اینکه باز هم اینجا یک عده ولی ای پیدا می‌شوند، که احساس ولایت می‌کنند بر او، می‌خواهند بگویند چهار ماه و ده روز تمام شد، درست، حق ازدواج مثلاً نداری، می‌فرماید، «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ» بر شما گناهی نیست، گناهی نیست بر اینکه اگر آنها می‌خواهند بروند ازدواج بکنند هر تصمیمی که درباره زندگی خودشان بخواهند بگیرند، بالمعروف، که پسندیده عقل و شرع باشد، جایز است، شما نمی‌توانی دخالت کنی. «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» و خدا به آنچه عمل می‌کنید، آگاه است.

در دوران عده شما «عَرَضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ»، «خِطْبَةُ» یعنی خواستگاری، «عَرَضْتُمْ» یعنی تعریض، اگر با یک ادبیات تعریضی، کنایی از خانم‌ها خواستگاری کنید اشکال ندارد، یعنی خواستگاری صریح مجاز نیست، مثلاً بروی به یک خانم در دوران عده وفات بگویید همسر من می‌شوی؟ نه اجازه نداری! اما یک طوری تلویحی، کنایی به این خانم می‌فهمانی که نظری داری به ازدواج با او، حالا ان شاءالله بگذارای عده تمام شود ببینید خدا چه می‌خواهد، شاید خدا خواست اتفاقات خوبی بعداً افتاد، یک طوری اشاره می‌دهی طرف می‌فهمد که شما یک نظری به او داری.

«فِي أَنْفُسِكُمْ» ظهور دارد در اینکه شما در دلت نیت داری با او ازدواج کنی، این اشکال ندارد «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ»، چون احتمال دارد آدم احساس گناه کند! چون آدم می‌داند در دوران عده خواستگاری و ازدواج آن خانم جایز نیست، یک وقت در دل خودش احساس کند که من نظر به آن خانم دارم، نکند گناه است؟! مثلاً فکر می‌کنم می‌خواهم با او ازدواج کنم! می‌فرماید نه گناه نیست تا وقتی در دلت است گناه نیست، حتی در حد تعریض بگویید هم گناه نیست. «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ» خدا می‌داند که شما آنها را یاد خواهید کرد، خدا می‌داند که بالاخره به ذهنتان خطور می‌کند، خدا می‌داند که این از اختیار شما تا یک حدی بیرون است؛ مثلاً مردی است که شرایط ازدواج دارد یک خانمی است که شوهرش فوت کرده، آن خانم را با کمالات می‌داند، مثلاً احتمال دارد پیش خودش بگوید عده‌اش تمام شد من با او ازدواج خواهم کرد، اشکال ندارد. «... وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا» ولكن با آنها قرار نگذارید، قول معروف طبق آیه می‌شود تعریض، در حد کنایه. یعنی کنایی، تعریضی، بدون تصریح به او فهماندن اشکال ندارد.

«وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ» عزم بر عقد نکاح در دوران عده نباید باشد؛ «حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ» تا وقتی که کتاب، یعنی عده مکتوب، عده نوشته شده به سرآمد خودش برسد؛ «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ... فَاَحْذَرُوهُ» بدانید خدا آنچه که در درون شماست را می‌داند پس از او حذر کنید؛ «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ» خدا «مَا فِي أَنْفُسِكُمْ» را می‌داند، یعنی شما عزم بر «عُقْدَةَ النِّكَاحِ» در این دوران نکنید، «سَتَذْكُرُونَهُنَّ» یک حرف است، تعریض یک حرف است، عزم یک حرف دیگر است؛ اما «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ» یعنی به وسواس نیفتید، همین که شما تصریح نکنید به او همین من را راضی می‌کند، یعنی از طرفی یک مراقبت ایجاد می‌کند از طرفی یک تسهیل ایجاد می‌کند.